

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در اینجا رسید در قاعده ای که معروف شده است به قاعده میسور و بحث در این بود که اگر بعضی از اجزاء و حتی شرایط چون قاعده میسور بنا شد جاری شود در شرایط هم جاری می شود فرق نمی کند. بعضی از اجزاء یا شرایط مضطر شد یا نسیان شد یا اکراه و مشابه ذلک، بقیه به عنوان میسور آن باید انجام داده شود. عرض کردم حالا من چون نشد تاریخش را نگاه کنم از کی رسماً این تعبیر و ارد شده است این ابتدائاً به عنوان همان حدیث فاتوا منهم ما استطعتم بود بعدها شد قاعده المیسور لا یتبث بالمیسور. و کاملاً واضح است که این کلام در میان اهل سنت به عنوان یک کلام فقها مطرح است. نه اینکه مثلاً اصلش روایتی داشته باشیم در مورد روایتی وارد باشد. لکن متأسفانه در میان شیعه یواش یواش به عنوان اینکه کلام امیر المؤمنین است به این عنوان محل بحث قرار گرفت لکن عرض کردیم به این عنوان چیزی نبوده است. آن وقت در میان اهل سنت این قاعده واقعاً خیلی جریان پیدا کرد و عرض کردیم نکته اش هم این بود که با این قاعده خیلی از مشکلات را به اصطلاح حل می کردند. من عرض کردم در کتاب در اهل سنت مجموعه ای را که به عنوان بعضی ها به آن قواعد فقهی می گوئیم یا اینجا در اصول اینها غالباً در کتابهایی که به عنوان اشباه و النظائر است آورده اند. و عرض کردیم این یک بحثی بوده است اصولاً که مثلاً سعی شود فقه را در یک به اصطلاح قواعد معینی محدود کنند تا از آن قواعد تقریباً معظم آن فقه به اصطلاح در بیاید. این کتابی که الان می خواهم اشاره اجمالی کنم این است که در این کتاب الاشباه و النظائر که قواعد فقه است و عرض کردم کراراً مذاهب اربعه شان دارند حنفی ها دارند، مالکی ها دارند این کتابی که من به آن مراجعه کردم همین کتاب چیز که اشباه و النظائر به عنوان قواعد فقهیه ایشان آورده اند. از همان مقدمه اش هم ایشان وارد این بحث شده است اعلم ان فی الاشباه و النظائر فن الاشباه فن عظیم به ۳/۳۵

مفصل آن وقت یک نامه ای را از عمر به ابو موسی اشعری د ارد که عرض کردم که در نامه هست که این به قول خودشان جوامع کلم را دارد شرحی دارد که من وارد آن نمی شوم. آن وقت ایشان در آن اول خودش در اول کتاب دارد که مثلاً چند نفر مثلاً فلان امام الحنفیه به ماوراء النهر آن طرف های همین که بالای تاجیکستان و کجا، رد جمیع مذهب ابی حنیفه علی سبع عشر قواعد. این یک بحثی بوده است که ما ابواب فقه را جمع کنیم و قال قاضی ابو سعید رد جمیع مذهب شافعی علی اربع قواعد. یکی یقین لا یزال بالشک. تعریف ما استصحاب شود. دو المشتت تجلب التیسیر، سه الضرر یزال و اصلها قوله لا ضرر و لا ضرار. چهار العاده محکمه. آن وقت بعد به مناسبتی

در به اصطلاح باز چه گفت و قواعد چه کار کرد مفید است انصافا اینها مجموعه قواعدی را ذکر کردند روایت هم نیست چون در کتاب دوم، آن کتاب اول بود که اشاره کردم، فی قواعد کلیه یتخرّج علیها ما لا ینحصر من اسرار الجزئیة. در این قاعده کتاب دوم چهل تا قاعده را ذکر می کند. از قواعدی که در فقه مثلا برای نمونه فهرست وار قاعده اولش، الاجتهاد لا ینقض الاجتهاد، اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام. الایصال مکروه و فی غیرها فی الغلب مکروه. تصرف الامام عن الرأی منوط بالمصلحة، الحدود تسقط بالشبهات. همین جور حساب فرماید. تا قاعده سی و هشتم المیسور لا یسقط بالمعسور. در این کتاب دوم ایشان جزء قواعدی که آورده است قاعده به اصطلاح سی و هشتم ایشان است. بعد چون ایشان شافعی است کلماتش را از شافعه نقل می کند. قال ابن سکی و هی من اشهر القواعد المستنبط من قوله ببینید چقدر این قاعده پیش آنها اهمیت داشته است اذا امرتکم بامر فاتوامنه ما استطعتم. این به خاطر اینکه این کلمه فاتوامنه همین یک تکه را چون من هم در لغت به معنای تبعیض است یعنی آن مقدار از اجزاء که میسور شما است انجام دهید. اگر ده جزء است دو جزء آن سه جزء آن میسور نشد بقیه را انجام دهید. آن وقت وارد بحث می شود. بعد و ذکر الامام ان هذه القاعدة من الاصول الشاعثة التي لا تکاد تمسی. ما اقيمت اصول الشریعه. این می خواهد یکی از اسباب خاتمت این شریعت مقدسه همین قاعده المیسور لا یسقط بالمعسور. آن وقت شروع کرده است و فروعها کثیره اذا کان مقطوع بعض الاطراف. نصف دستش نیست نصف دست دیگرش قطع شده است می گوید آن نصفی که هست باید بشورد. القادر علی بعد ستره، می تواند نصف عورت را بپوشاند نصفش را نه. می گوید آن مقدار را باید بپوشاند. القادر علی بعض، حالا من نمی خواهم دیگر خود آقایان اگر خواستند در این جلد ۱ صفحه ۳۴۳ ایشان متعرض این قاعده سی و هشتم از این قواعد عامه که به قول ایشان لا ینحصر. دیگر حالا یکی یکی می خواهیم بخوانیم و بعد بگوییم فتوا چیست و راه چیست طول می کشد. بعد از اینکه روشن هم شد یعنی انصافا گاهی تفریعات زیاد و حرفهای زیاد اما اساسش ضعیف است همین حدیث را آورده است و تمام شد. الآن خواندم حالا این حدیث دلالت دارد یا ندارد چیست نکته اش کجاست اصلا در اینجا دیگر ایشان بحث نکرده اند تا آخر کلمات و فروعی که دارند. حدیث هم کامل نیاورده اند. بعد دارد که تنبیه خرج عن هذه القاعدة مسائل. البته این مسائل هم تخریجا خارج کرده اند نه اینکه روایتی دارند. منها واجد بعض رغبة فی الکفاره. اگر مثلا نصف عبد را می تواند آزاد کند آیا آن نصفه را آزاد کند یا برود به بدلش فرض کنید به اطعام مثلا. یا یعتقها بل یعتق البدل. و وجه بان ایجاب، نکته فنی و تخریج فقهی اش را دارد. نه اینکه کذلک بله فلو قدر علی البعض و لم یقدر علی الصیام و لا الاطعام. آن صیام و اطعام و یخرجه. ثانی یخرجه و باقی فی ذمته. غرض اینکه یک عده ای از این موارد را ایشان با عنوان استثنا از این قاعده نقل کرده است و همین طور که خواندم یعنی ادعا است که پشت سر هم آورده اند بدون اینکه دلیلی برای مطلب باشد. این من دیگر می خواستیم مفصل تر از این کتاب فتح الباری چون فتح الباری جهات

دیگر حدیث را هم شرح داده است دیدم خیلی طولانی می شود فعلا اکتفا به همین مقدار کردیم که این جزء قواعد بسیار معروف است. به ذهن ما می آید چون در جبر فقهی این جا افتاده بوده است این منشأ شده است که به جبر شیعه هم مراجعه کنیم. کیف ما کان دیروز ما وارد بحث شدیم و توضیحاتش را مفصل بیان کردیم عرض کردیم وجوب اتیان باقی در چهار مرحله بررسی می شود یکی صدق عنوان بر باقی مثلا صلاه گفته می شود بر نمازی که در آن نه جزء است. فاتحه الکتاب نباشد یا تشهد نباشد. دوم مسئله قاعده میسور که روایت خاصه است سوم استصحاب و چهارم برائت یا اشتغال. این ترتیب کار بود و دیروز توضیحات گذشت. صدق عرفی که عرض کردیم نکته فنی ندارد حتی اگر فرض کردیم بر نه جزء صلاه صدق می کند. فرض کنیم. نکته فنی عبارت از امر است. امر به ده تا خورده است. یکی میسور نیست معذور شده است. به چه دلیل به ۹ تا بخورد؟ این نکته این است کار به صدق عرفی نداریم. اگر فرض کردیم صدق عرفی خورد به آبگوشتی که در آن نخود نباشد مثال عرفی خودمان و این برایش نخود الآن میسور نیست مثلا در بازار نیست. به چه دلیل آبگوشت بدون نخود بیاورد؟ مگر قرینه خارجی باشد. حالا فرض کنید صدق عرفی هم به این آب گوشت می گویند. خيله خب بگویند به آن آبگوشت بگویند. فوقش این است دیگر. صدق عرفی بر این است. دلیل بر اینکه این آبگوشت مأمور به چه بوده است؟ مأمور به آبگوشت با نخود بوده است خب نیست الآن مأمور به آن بوده است ما به دنبال صدق عرفی نیستیم. به دنبال مأمور به هستیم.

سؤال: مأمور به عنوان نمی تواند باشد؟

پاسخ: نمی تواند عنوان باشد یقین داریم گفته است ده تا. حالا فرض کنید ممکن است عرف مجاز بگوید یا عرف آبگوشت فردای مختلف ممکن است. گفت آبگوشت با نخود بیاور. حالا نخود نیست. چه دلیلی داری که آبگوشت بدون نخود بیاورد؟ نکته فنی اش کجاست؟

سؤال: می گوید من احراز کنم...

پاسخ: یعنی مراد ما از عرف عرض کردم خطورهست من دیروز تحلیلش را عرض کردم. در حد حجیت. حالا آبگوشت بی نخود بیاورد می گوید چرا آبگوشت بیاوردی می گوید که نخود نبود. می گوید مهم نیست آبگوشت که بود. می گوید شما گفتی آبگوشت با نخود. رفتم بازار نخود نبود. سؤال این است که بله کار خوبی است حالا اسمش را بگذاریم احتیاط یا احتیاط استحبابی آن بحث دیگری است از آن بحث خارج شویم. آن بحث روشن شد مراد ما چیست؟ که اگر ایشان گفت رفتم بازار و نخود نبود تو گفتی آبگوشت با نخود بیاور. نخود نبود من هم درست نکردم. چون آن که تو خواستی نبود دیگر. می تواند بگوید که به تو چه مربوط است تو همان آبگوشت بی نخود

را می آوردی. درست است گفتم آبگوشت با نخود حالا نبود بی نخود می آوردی. می شود صحبت سر احتجاج است. می شود الزامش کنیم؟ بحث سر این است بحث سر قانون است نه بحث سر احتیاط و خطوط و کار خوبی است و عبد و مولا و مطیع و این حرفها جایش اینجا نیست. بحث سر الزام است. می تواند آن را الزام کند یا خیر؟ به نظر ما نه. می تواند بگوید شما گفتی توش نخود و اصلا در بازار نخود پیدا نمی شود. به نظر من عرفی است مطلب. حق احتجاج ندارد. نمی تواند بگوید چون تو نیاوردی زندانت می کنم مخالفت کردی، تمرد کردی، عصیان کردی، خلاف ظاهر عرفی است. اگر هم مولا این کار را بکند مولای ظالم حساب می کنند. بی کله است مغزش درست کار نمی کند. خب بخش اول صدق عرفی بود. بخش سوم استصحاب بود بخش چهارم اصل عملی. اصل عملی برائت شد آقای خویی هم جاری کرده است و ما هم گفتیم درست است. استصحاب را هم آقای خویی مناقشه کرده اند ما هم مناقشه داریم چون اصلا وجوب ضمنی و این حرفها را کلا قبول نداریم چون اصلا جای استصحاب نیست این بحث ها را مطرح. بحث دوم در اینجا مانده است روایت خاصه. آقای خویی من یک مقدار عبارت ایشان را می خوانم چون خیلی هم طولانی صحبت کرده اند من یک اجمالی از عبارت ایشان «و أمّا الروایات التي استدللّ بها علی قاعدة المیسور فهي ثلاث روایات:

الروایة الاولى: ما رواه أبو هريرة»، من نشد یعنی مراجعه کنم نه اینکه به خاطر زمان یک جوری بود کتابها در اختیارم درست نبود نشد مراجعه کنم بینم که غیر از ابو هریره د ارد یا خیر. تا جایی که در کتاب فتح الباری دیدم فقط منحصر به ابو حریره است. از اصحاب از صحابه. غیر از ابو حریره نقل نکرده است. اگر آقایان از این تشکیکات دارند ف اتوا به ما استطعتم البته بخاری به یک طریق خاصی نقل کرده است آنها هم شرحی داده اند من دیگر وارد آن شرح هایش نمی شوم که مثلا مجموع مشایخی که در رتبه مشایخ بخاری هستند هفت نفر هستند. اینها را نوشته اند اما در ابو هریره اش ظاهرا نوشته اند من می گویم مراجعه دقیق تر نکردم به همین مقدار فتح الباری ظاهرا در بین صحابه منتهی می شود به ابو حریره و ظاهرا عل یتقدیر صحت حدیث و پرت و پلا نگفته باشد چون شخص خاصی است ابو هریره انصافا، غیر از اینکه آقای حالا اسمش را همان جامی گویم، انصافا موجود عجیب و غریبی است آن آدم و تعجب است که دنیای اسلام در چه مرحله ای از فلاکت واقع شده است که یک شخصی که مدت کمی با رسول الله بود الآن محور احادیث اهل سنت است. خیلی عجیب است واقعا این کارهایی که ما اسمش را جنایت فرهنگی می گذاریم انجام دادن به مراتب بیشتر از آن، یعنی واقعا با وجود امیر المؤمنین، اهل بیت علیهم السلام حتی خود عبد الله بن عباس خود عباس این هایی که با رسول الله بودند اهل بیت بودند دائما، یک شخصی شاید تعجب کنیم در اینکه در بعضی کتب اصلا سی و نه اسم برای ابو هریره نقل کرده اند. کسی که از یمن آمده است معلوم نیست از کجا آمده است سی و نه اسم خود همین مقدار آدم تأمل کند یعنی کاملا مجهول است دیگر. در مدینه که نبوده است از راه دور

آمده است کسی هم نمی شناسد شاید هم همین طور برای خودش جعل اسم می کرده است مثلاً کدماش است فرض کنید آمده است قم می گفته است از کاشانم گاهی می گفته است از همدانم هر روز یک جایی را اسم می برد هر روز یک جایی را آخر سی و نه اسم برای یک انسان بنویسند این خودش و معروف هم بشود لقب قشنگی هم نیست صاحب گربه. هریره مصغر هره است که هره یعنی گربه. صاحب گربه کوچولو این شد اسم؟ آدم دین و شریعت و فقه را بیاید از صاحب گربه کوچولو بگیرد آن هم با سی و نه تا اسم. لا اله الا الله واقعا کارهایی شده است در دنیای اسلام اینها برای رد مسئله وصایت و ولایت کارهای عجیبی را انجام داده اند که واقعا غربی ها خیلی اشکال دارند که فقه را مثلاً غربی ها درست کرده اند به رسول الله بله وقتی راوی مثل ابو هریره باشد همین است. المروى بطرق العامه البته ایشان طرق عامه اسم این حدیث از احادیث صحیحیه شان است هم در بخاری هست عرض کردم یک بحث سندی در بخاری دارد اما چون جبران می شود هم در بخاری هست دیگر چون نمی خواهیم وارد این بحث ها بشویم و کار ما این نیست و در مسلم هم هست کتاب های دیگر هم دارد نسایی هم دارد به نظرم در کتاب مسند احمد چند بار آمده است. شاید هفت بار هشت بار

سؤال: كنز العمال از مغیره نامی هم نقل می کند

پاسخ: تاسین طبرانی شاید. دیگر حالا معلوم می شود من در ذهنم امد که در کتاب فتح الباری از غیر ابو حریره نقل نکرده است. عرض کردم آقایان نگاه کنند در ذهنم فعلاً در صحابه اگر مغیره باشد که مغیره وضعش از این بدتر است آن که خیلی آدم جنایتکاری است. عرض کردم این تعبیر ایشان به طرق العامه این در اصح مصادر عامه موجود است. در کتاب الاعتصام بالکتاب و النسخه او آخر کتاب بخاری است آن فتح الباری هم جزء آخرین جلد فتح الباری است. کتابی است بابی است با عنوان الاعتصام بالکتاب و اسنه آنجا آورده است. «خطبنا رسول الله»، ظاهراً در حجه الوداع است. نشد باز خودم مراجعه کنم مر اجعه اجمالی کردم یکی دو تا مصدر نگاه کردم اما کافی نبود. اصلاً در ذهنم می آید که شاید در حجه الوداع نبود. البته یک روایت دیگر است که بوده است در حجه الوداع. می گویم چون نشد که اصلاً ابوهره با پیغمبر بود در حجه الوداع یا نبود. چون یک مدتی بعد پیغمبر فرستادنش بیرون. بحرین کجا فرستادنش. همان زمان پیغمبر از مدینه رفت بیرون. احتمالاً شاید حجه الوداع برگشته است. علی ای حال این قصه در حجه الوداع است. حالا این بوده است آنجا نبوده است چه عرض کنم. «خطبنا رسول الله (صلی الله علیه و آله)، فقال: أيُّها الناس قد فرض الله عليكم الحج فحجوا»، بعید است در سال دهم چون لله علی الناس حج البيت قبلش آمده است. می گویم این چون یک شخص عجیبی است یک فرد عجیب و غریبی است «فقال رجل أكلّ عام يا رسول الله؟ فسكت (صلی الله علیه و آله) حتّى قالها ثلاثاً، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): لو قلت

نعم لوجب، و لما استطعتم»، این اشاره به این است که اصل حج من الله است. اینکه هر سال باشد از سنن پیغمبر است. اگر من می گفتم واجب می شد. و لما استطعتم توانایی نداشتیم که هر سال برای حج بیاییم. در بعضی از مصادر و لکفرتم هم دارد. اینجا نوشته است در کتاب بحار جلد ۲۲ صفحه ۳۱ بحار هم پیش من بود نشد مراجعه کنم که بینم بحار از کجا نقل کرده است طبق این صفحه ای که اینجا داده است. جلد ۲۲ صفحه ۳۱ لکن در مصادر عامه من ندیدم در فتح الباری در شرح بخاری این را ندارد. اگر آمده است احتمالاً بعدها اضافه شده است. و کفرتم. بعد هم به قرینه آیه مبارکه و لله على الناس حج البيت و نسبت من كفر فان الله غنى عن العالمين تفسیر شده است و من كفر یعنی و من ترك. نه اینکه كفر اصطلاحی. آن هم محل بحث است فعلا و ارد آن ایه نمی خواهیم بشویم. «ثم قال (صلی الله علیه و آله): ذروني ما تركتكم»، یعنی تا من چیزی من نگفتم ول کنید سؤال نکنید. «فانما هلك من كان قبلکم بکثرة سؤالهم و اختلافهم»، ظاهراً این طور که از فتح الباری من می فهمم در نسخ بخاری همه با حمزه است. انما الکلام آن که الآن چاپ شده است فانما اهلك من كان قبلکم سؤالهم و اختلافهم على انبيائهم. که سؤال و اختلاف فاعل اهلك باشد. اما نسخه ای هم نقل می کند از بخاری از کجا، انما اهلك من كان قبلکم بکثرة سؤال. این به کسر هم آمده است. هلك هم به نظرم از جایی نقل کرده است اما در بخاری موجود تا جایی که من در ذهنم است در بخاری موجود اهلك با حمزه است. و به صیغه

سؤال:

پاسخ: به نظرم در نسخه فتح الباری که من دیدم جلد ۱۳ فتح الباری را بیاورید اهلك دارد. تصریح هم می کند که اهلك که با حمزه است و به صیغه معلوم خوانده شود. این فتح الباری جلد ۱۳ را بیاورید اینجا داریم. آن که آنجا من دیدم این است مگر فراموش کردم دیروز من دیدم. «على أنبيائهم، فإذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم، وإذا نهيتكم عن شيء فدعوه»، البته بامر هم دارد. فدعوه، آن کار را ول کنید. آن کار را دنبالش نروید. بعد هم یک مطلبی از کفایه نقل کردند مرحوم استاد اشکال کردند که نیست این «راجعه الكتب و لم اجد حسب ما كتب»، در حاشیه چرا در بحار هست این جلد ۲۲ بحار را صفحه ۳۱ را بیاورید بینیم بحار از کجا نقل کرده است.

سؤال: از بیضاوی نقل کرده است

پاسخ: آن هم حتماً در بیضاوی بوده است.

اما لکفرتم من هم در مصادر عامه ندیدم. یعنی همین فتح الباری نه همه مصادر. عرض می کنم تمام نسخ روایت را در مصادر عامه ندیدم. بعد می گوید که «و على كل تقدير يقع الكلام تارة في سند هذه الرواية، و اخرى في دلالتها، فيقع الكلام في مقامين:

أما المقام الأول: فلا شبهة في أن الرواية من المراسيل الضعاف، «مراد مرحوم استاد از مراسیل ضعیف یعنی در شیعه در میراث شیعه. چون نظر مبارک ایشان از کتاب عوالی اللآلی است که در قرن نهم است. البته خود صاحب اوالی تا نهصد و شش مثل اینکه اجازه دارد چون اوایل ۹۰۶ است معظم کتاب هایش که نوشته شده است هشت صد و هشتاد و هشت است هفت است نود و شش است نود و هشت است از قرن ۹ حسابش می کنیم. علی ای حال ایشان مرادش از مراسیل ضعیف این است. اما من فکر می کنم می گویم چون نشد تفحص کنم فکر می کنم در کتب شیخ طوسی هم باشد. یا مبسوط یا خلاف حالا غیر از علامه. فاتوا منهم ما استطعتم فکر می کنم اولین بار که تمسک به حدیث شده است و در فقه در باب قاعده میسور توسط شیخ باشد. در ذهنم این طور است اما امروز مراجعه نکردم. اما این روایت در کتب عامه نه فقط جزء مراسیل نیست جزء صحاح اعلائی است در کتاب بخاری و مسلم هم هست. مصادر دیگر هم غیرش دارد حتی همان طبق مشایخ بخاری هفت نفر نقل کرده اند آن طور که در آنجا بود. این تعبیر من المراسیل الضعاف یک کلمه ای به آن اضافه کنیم عندنا. راست است مطلب ایشان درست است مطلب استاد یعنی اصولا این حدیث فاتوا منهم ما استطعتم در روایات اهل بیت نیامده است. مراد ایشان اگر این باشد درست است و واضح هم هست در طریق اهل بیت نیست در مصادر حدیثی ما نیست و واضح هم هست که علمای ما از سنی ها گرفته اند خیلی هم واضح است و در آن شبهه ای ند ارد.

سؤال: رسائل سید مرتضی

پاسخ: بله آن هم از سنی ها گرفته است. شیخ طوسی باید داشته باشد. علامه که باید فکر کنم داشته باشد. و این صاحب عوالی اللآلی بیشتر از علامه گرفته است. مجموعه چیزهایی که در علامه بوده است نقل کرده است و هفت سند به قول خودش در علامه آورده است که آن بحث دیگری است.

«ولا سيّما أن راويها أبو هريرة الذي حاله أظهر من أن يخفى»، راست است این مطلب. می گویم من در ذهنم الآن این است که سنی ها منحصر از ابوهره نقل کرده اند. «وقد تصدّى لاثبات كونه متعمداً في الكذب على الرسول (صلّى الله عليه وآله) سماحة السيّد شرف الدين العاملي»، کتابی دارد به اسم ابوهره البته چون ایشان شیعه است این به درد آنها نمی خورد. بعد از آن زمان مرحوم آقای خویی که این بحث اصول را نوشته اند چاپ نشده است بعد این محمود ۲۶/۵۰

ایشان کتابی به نام ابوهره دارد که خیلی هم رد می کند خیلی هم سر و صدا در مصر ایجاد کرد و خیلی هم ردود مفصل علیه اش نوشته اند و خیلی مطعون واقع شد خیلی ها گفته اند که تف به صورتش می کردند در خیابان. این آقای رضوی نمی دانم زنده است یا فوت

کرده است صاحب مکتبه النجاء خیلی وقت است ندیدمش شاید خیلی وقت پیش نقل می کرد چون با او رفیق بود پیشش می رفت می گفت هر وقت اینها امیر المؤمنین

ایشان هم کتاب مفصلی در رد ابو هریره دارد حالا به لحاظ اهل سنت این اولی است تا آقای شرف الدین چون شیعه است بهرحال. البته عرض کردم منصفانه باید بگوییم اهل سنت در آنها تأثیر نکرد ردود مفصل بر این چند برابر کتاب خود ابوریه است. محمود ابوریه. و اشکالاتی کرده است صحبت هایی کرده است خب محمود ابوریه بعدش هم کتاب چیز را نوشت السنه المحمدیه اصولا اینها جزء کسانی هستند که حجیت خبر را قبول ندارند. اصولا در کلیه اخبار تشکیک می کنند. انصافش هم قبول است کلام ایشان می گویم عده ای از علمای ما از باب جدل می آورند که مثلاً ایشان که از علمای اظهر هم بوده است این طور نوشته است. من خوانده ام کتابش را. ایشان جزء آن جماعتی هستند که خبر را کلاً قبول نمی کند و مسئله کذب و فلان و حرفهایی که نوشته است. انصافاً اثبات کلام ایشان روشن نیست. به این درجه هم تا این جاها هم نه اینکه در آن کذابین و اینها تا این درجه درست است اما اینکه کل خبر را زیر سؤال برود نه. « ولا سیما أنّها غیر موجوده فی کتب متقدمی الأصحاب »، عرض کردم نظر آقای خویی به کتاب عوالی اللالی بوده است از آنجا نقل شده است مراد از متقدمین نمی خواهد ایشان متقدمین بنویسند اصلاً در روایات اهل بیت نیامده است. حالا متقدمین یا غیر متقدمین « و إنّما رواها المتأخرون نقلاً عن محکی کتاب عوالی اللالی »، البته زمان مرحوم استاد عوالی چاپ نشده بود. خود من نجف مراجعه می کنم گاهی به نسخه خطی بود. الان چاپ شده است چهار جلد و تصادفاً خودم جلد چهارم را ندارم این چاپ جدید. چون عوالی مصادرش را نوشته است خودش اول. خود ابن ابی جمهور یا ابن جمهور و ما مفصل صحبت کردیم کراراً راجع به این شخص خیلی نقاط ابهام پیش ما موجود است به این مقدار نیست که بگوییم احادیثش ضعیف است یا صحیح است. نقاط ابهام زیادی درباره ایشان پیش ما هست.

سؤال: قوالی اللالی است یا عوالی اللالی.

پاسخ: خود مرحوم مؤلف عوالی نوشته است و الحمد لله نسخه خط خودشان هم هست. عوالی اللالی العزیزیه. اصلاً خط خود ایشان در کتابخانه آستانه قدس من دیده ام. یک وقتی رفتیم آنجا خدا رحمت کند آقای سید عزیز طباطبایی مسؤول بود آورد نسخه خطی را من دیدم. به خط خود مؤلف الآن در آستانه موجود است. عوالی اللالی العزیزیه. تصریحاً آنجا عوالی است. اصحاب گفته اند لؤلؤ را نمی گویند عالی می گویند غالی. کردنش غوالی. این غوالی تصحیح بی صاحبیه است و الا خود مؤلف کتاب عوالی نوشته است و چون نسخه خطی ایشان موجود است احتمال اینکه این اشتباه نقل کرده باشند نیست. نسخه خط خود ایشان است. کاملاً واضح است. علی ای حال

ما چون به ایشان خیلی اشکال داریم اسم که جای خودش. یک چیز دیگر هم دارد درر اللالی. می خواهد چاپ بشود یا نشده است همین آقای عرفانیان زحمت کشیدند برای تحقیق. مثلاً درر اللالی چون در خودش یک نوع جزء جواهر سنگ های گران قیمت است لؤلؤ هم که مروارید است. اصلاً درر اللالی یعنی چه من سر در نمی آورم. اصلاً عنوان اینها خیال می کنند فقط عوالی اللالی اش درست نیست فرد عجیبی است اصلاً. عناوین کتاب هایش هم عرض کردم ما ابهامات زیادی روی ایشان داریم اشکالات زیادی روی ایشان هست نه عوالی اللالی. حال الدرر و اللالی اگر بود باز بهتر بود. و الا درر اللالی. مثلاً درر لؤلؤ. لؤلؤ که از مقوله مروارید صدف است. در هم یک سنگی هست که خب هست. ریگی هست که در نجف زیاد بود حالا هم هست ولی کم. درر اللالی که معنایی ندارد. غیر از عوالی اللالی آقایان خیال کرده اند عوالی اللالی بی معنا است آن یکی بدتر بی معنا است. در این حاشیه هم عوالی نوشته است. اسم کتاب که عوالی است اما گفتند عوالی بگویم. خب خب

« و الكتاب المذكور أيضاً ليس موثقاً به »، خیلی مشکل دارد. مرحوم آقای حاجی نوری سعی کرده است کتاب را توضیح دهم البته خب بی فایده است این سعی های این طوری لکن قبول کرده است چون چند قسم است. مقدمه را قبول کرده است خیلی پرت و پلا است. یک مقدار از مطالبی که الآن مشهور است از همان مقدمه است. دیگر وارد بحث عوالی نمی شویم. « و قد تصدّى للقدح عليه من ليس من عادته القدح في كتب الأخبار كصاحب الحقائق »، نه ببینید صاحب حقائق شأنش مثل بقیه اخباری ها البته ایشان خود صاحب حقائق دقیقاً به معنای مصطلح اخباری باشد نمی دانم در کتاب حقائق اگر آقایان دارند در بیاورند مقدمه ششمش است فکر می کنم در مقدمات حقائق جلد اول می گوید و قد كنت سابقاً ممن ۳۳....

از عبارتش در می آید که سابقاً اخباری بوده است. اگر حقائق را در بیاورید

از آن عبارتش در مقدمه مشعر است که شاید اخباری مصطلح نبوده است. اخباری صرف مصطلح نبوده است. بهر حال آن که ما در کلمات اخباری ها داریم مثل صاحب وسائل و اینها کل حدیث یوجد فی الكتب المشهورة. لذا فقط صاحب حقائق نیست مرحوم صاحب وسائل هم قبول نکرده است. لذا صاحب وسائل از عوالی نقل نمی کند. حدود دویست سال تقریباً وفات صاحب وسائل بعد از عوالی است. دویست سال کمتر. و کنت سابقاً ممن ینشر لمذهب الاخباری. از این عبارت ایشان حالا خوب شد خواندید از این عبارت ایشان در می آید که بعدها اخباری مصطلح نبوده است. بعد اینکه ایشان می گوید لیس من عادته فی كتب الاخبار خب این ظلم است به صاحب حقائق. كتب الاخبار المشهورة. آن هم که اخباری ها گفته اند ما هم اخباری نیستیم با آنها هم موافق نیستیم نمی شود مذهبشان را قاطی

کنیم. آدم با یک چیزی موافق نباشد که نباید خرابش کند. بالأخره آن بیچاره ها هم معتقدند که کتب مشهوره و تصریح می کنند که عوالی جزء کتب مشهوره نیست. و منحصر به حدائق هم نیست. صاحب وسائل هم قبول نمی کند. بله در بحار آمده است. در بحار کتاب عوالی را استخراج کرده است و الا این کتاب جزء کتب مشهوره نیست. من عرض کردم مرحوم صاحب وسائل گاهی این نکته را عرض می کنم در ذهن من مرحوم صاحب وسائل در این جلد ۳۰ در این چاپ جدید مال آقایان آل البیت و در چاپ قدیم جلد ۲۰ می گوید که من کتب مشهوره و کتب غیر مشهوره را نقل نمی کنم. یک حاشیه ای دارد که در چاپ آل البیت چاپ شده است در چاپ قدیم نیامده است. به اصطلاح ما اسمش را گذاشتیم حاشیه سوم ایشان. چون من عرض کردم صاحب وسائل بعد از اینکه حدود بیست سال طول کشید وسائل را نوشت یکبار دیگر هم کتاب را نگاه کرد از اول تا آخر. باز بار سوم هم نگاه کرده است. خیلی واقعا آدم قبطه می خورد به حال این بزرگان که چه توفیقاتی داشته اند. در این بار سوم تعلیقاتی زده است که منحصر در چاپ آل البیت آمده است. چاپ مرحوم آقای ربانی انصافا خود ایشان حواشی بسیار مفید دارند و مزایای خوبی دارد. تا جایی که ایشان حاشیه دارد حدود جلد ۱۶ الی ۱۷. تا جایی که خود مرحوم آقای ربانی حاشیه زده اند خیلی خوب است بعد جور دیگر است بهر حال. مع ذلک این حاشیه موجود نبوده است. حاشیه مراجعه سوم. این نسخه اخیر ایشان. این حاشیه منحصر در چاپ آل البیت آمده است. یکی از مزایای مهم این چاپ آل البیت این حاشیه ایشان است. در این ها در جلد ۳۰ حاشیه ای دارد اینجا. می گویم حتی مرحوم شیخ حرکه مستدرک وسائل که شیخ نوری این حاشیه را ندیده است. ایشان عده ای از کتب غیر مشهوره را در حاشیه اش نقل می کند. به نظرم عوالی هم آنجا تصریح به اسمش می کند. اگر این چاپ سی هست نمی دانم این چاپ حاشیه ها را هم نقل می کند یا خیر. خواندیم عبارت هایش را مقدمه دوم و سوم ایشان را که کتب غیر مشهوره عده ای کتب غیر مشهوره را مصباح الشریعه و اینها را اسم می برد. ده تا دوازده تا نه تا کتاب غیر مشهور را در خود صاحب وسائل بعنوانه اسم می برند طبعاً مرحوم استاد هم ندیده است این عبارت را چون می گویم این اصلاً چاپ نشده بود این حاشیه مراجعه سوم ایشان چاپ نشده بود اخیراً فقط در همین نسخه آل البیت چاپ شده است. « و أمّا دعوی انجبارها بعمل الأصحاب »، البته دعوی انجبار به طور مطلق است لکن در خصوص این روایت هم مرحوم نائینی دارند. ایشان نظرشان به کلام نائینی است. مرحوم نائینی در اینجا فرموده اند که چون این سه روایت نه فقط این فاتوا منهم ما استطعتم، این سه تا روایت المیسور لا یسقط المعسور و ما لا یدرک کله، مشهور است بین اصحاب دیگر احتیاج فیغنی ان التکلم فی سندها. این عبارت نائینی است. آقای خویی می فرمایند که اولاً بعدم ثبوت استناد الاصحاب، این شهرتی را که آقایان قائل هستند این شهرت جابر ضعف سند است این مرحوم استاد و کسان دیگری که قائلند اینجا ایشان نقل کرده است آنهایی هم که قائلند گفته من نکته اش را چند بار عرض کردم چون نکته لطیفی دارد اشاره فرمودند آن را که قائل هستند که شهرت جابر ضعف

است شهرت استنادی نه شهرت تطابقی. یعنی اگر یک روایت ضعیف باشد گاهی ما داریم روایت ضعیف در کتب سنی اصلا شیعه هم نقل نکرده است. لکن فتوای شیعه روی آن است. بدون اینکه نقل آن روایت کرده باشد. مثالش هم زدم سابق. این را می گویند شهرت تطابقی. یعنی یک روایت ضعیف هم هست یک فتوا هم بین شیعه مشهور است اما استناد به روایت نکرده اند. با هم دیگر می خورند. این را جابر نمی دانند. آن شهرتی جابر است که استنادی باشد. این است که آقای خویی می فرمایند لم یثبت اینکه « بعدم ثبوت استناد الأصحاب إليها في مقام العمل »، خب این حدیثی که فرض کنید در یک کلمات سید مرتضی آمده است و بعد در کلمات علامه و بعد در کلمات قرن نهم. اصلا این چطور تصور شهرت و استناد و این حرفها می شود؟ این خیلی عجیب است واقعا تعجب آور است کسی تصورش را بکند. یعنی تعجب ما از مرحوم نائینی این است اصلا این را ایشان می گوید شهرت دارد

سؤال: در مسأله فقط همان روایت باشد

پاسخ: به درد نمی خورد. لا اقل اشعاری باشد. مثلا این مقدار مستطاع است مثلا

« و مجرد موافقة فتوى الأصحاب لخبر ضعيف لا يوجب الانجبار »، این را من توضیحش را عرض کردم. این مجرد موافقه فتوی الاصحاب، اسمش شده است شهرت تطابقی. گفتم عبارت را می خوانم برای این نکات. یعنی مرحوم استاد باید این طور می فرمودند که ان شهرتی که جابر است شهرت استنادی است نه شهرت تطابقی است. شهرت تطابقی یعنی این. یک خبر ضعیف هست فتوای اصحاب مثالش هم زدم دو مرتبه می گویم الآن خود مرحوم استاد قائلند که در باب لواط اگر محسن نباشد قتل ندارد. چون ایشان می گوید که روایتی که در باب لواط است اللانط يقتل. بعضی هایش دارد که اللانط يقتل الا احسن. حمل مطلق بر مقید می کند. لذا مثلا اگر ازدواج نکرده است این عمل زشت را انجام داد لا يقتل. ایشان اشکال می کند. درست هم هست در روایت اصحاب این طور. من دو تا حدیث در کتاب سیوطی نقل می کند از ابن عدی خود کتاب ابن عدی را دارم نشد ببینم، انجا نقل می کند ابن عدی به سند خودش عن جعفر بن محمد قال اللانط يقتل احسن ام لم احسن. این دیگر تصریح دارد. دو تا هم روایت است نه یکی. خب اصحاب ما نیاورده اند در هیچ کتاب اصحاب ما نیست. فتوای اصحاب هست خود آقای خویی هم قبول دارد. این هم مثال چون من خیلی دلم می خواهد تا جایی که می شود مثال خارجی. این روایت فتوای اصحاب هست اما دست اصحاب نیست.

سؤال:

پاسخ: فتوا این است که لائط يقتل مطلقا. محسن باشد یا نباشد.

بنابراین این مطلب ایشان درست است. یعنی آن آقایانی که قائل هستند که شهرت جابر ضعیف است آن شهرت استنادی است نه شهرت تطابقی. حالا همین جا بگویید این خبر هست ولو سندش ضعیف است. در اهل سنت با سند عن جعفر بن محمد نقل کرده اند. خبر در روایات ما نیست. واقعا هم چیز عجیبی است. فتوایش هست. خیلی تعجب آور است.

سؤال:

پاسخ: نه به نظرم از ابن عدی باشد. در این کتاب الحاوی للفتاوی سیوطی در یکی از رسائلش به اخراج ابن عدی عن جعفر بن محمد قال اینگونه است تعبیرش. بیاورید الحاوی للفتاوی. در حاشیه اش نوشته است کدام کتابش است. من کتاب کاملش را دارم. اگر از آن باشد دارم. احتمالا در شرح حال یک نفری بوده است. علی ای حال دو تا روایت دارد اللائط یقتل احسن ام لم یحسن. عرض می کنم واقعا هم بینی و بین الله معلوم می شود که اصحاب ما در مشکلات شدید ای بوده اند. نمی شود گفت که این فتوا نبوده است. خیلی بعید است روایت نبوده است چون فتوا که هست خیلی عجیب است فتوا هست روایتش نیست. به نحو سند ضعیف پیش اهل سنت. این هم برای مثال.

سؤال: جزء شواهد هم نمی تواند باشد

پاسخ: بد نیست چرا اما خیلی چیز عجیب و غریبی است. نه اینکه عجیب است یعنی عجیب برای مظلومیت اصحاب ما که به چه میراث هایی جعفر بن محمد هم سنی نقل کرده است و در کتاب های ما کلا نیست. حتی به سند ضعیف هم نیست. لذا آقای خویی اشکال می کند ایشان می گوید که نه محسن نباشد قتل در حقش ثابت نیست.

« و لم یعلم من الأصحاب العمل بقاعدة المیسور إلا فی الصلاة »، (وقت تمام شده است من سریع می خوانم). این هم ثابت نیست این مطلب استاد. آنها بیشتر روی قاعده فالسنه فریضه عمل کرده اند. « و فیها دلیل خاص دلّ علی عدم جواز ترکها بحال »، این هم روشن نیست. الصلاة لا ترک بحال نداریم. « فلم یعلم استنادهم إلى الروایة المذكورة »، این مسلم است. یعنی مسلما اصحاب به قاعده میسور عمل نکرده اند. « و ثانیا: بأنّ مجرد عمل الأصحاب لا یوجب الانجبار »، این مجرد عمل این کلی بحث است. « بعد کون الخبر فی نفسه ضعیفا »، این تعبیر ایشان البته خود ایشان که مطلقا قائل نیستند این می خورد چون در این بحث من دیگر وقت گذشت بحث انجبار یک رأی هست که خبر ضعیف مجبور می شود به عمل اصحاب و خبر ضعیف اگر اصحاب عمل نکردند کاسر است به اصطلاح خودشان

عمل یا کاسر است یا جابر است. اگر ضعیف باشد جابر است صحیح باشد کاسر است عمل. عده ای هم هر دو را قبول نکردند مثل آقای خویی. نه جابر می دانند نه کاسر می دانند. عده ای هم تفصیل قائلند. شاید این اشاره به آن تفصیل باشد البته ایشان که قائلند مطلقاً.

سؤال:

پاسخ: می گوید خبر وقتی فی نفسه ضعیف شد و داخل نشد در ادله حجیت عمل نمی تواند کاری کند.

سؤال: حضرتعالی چه؟

پاسخ: من اطلاق ندارد اصلاً خود این تاریخ دارد هم واقعیتش هم خود قاعده. هر دو اش تاریخ دارد. «بأن مجرد عمل الأصحاب لا يوجب الانجبار بعد كون الخبر في نفسه ضعيفاً غير داخل»، البته قدمای اصحاب ما قدما یعنی از زمان بعد از علامه. عرض کردیم بحث بعد از علامه است یعنی بعد از قرن هشتم ما اصلاً این بحث را قبل نداریم. این بحث بعد از قرن هشتم است و نکته ای که در کلمات اصحاب آمده است نمی خواهم بگویم درست است یا خیر بیشتر این است اینکه آقای خویی می گوید فی نفسه ضعیفاً نکته اش خود آقای خویی هم در اصولشان در این کتاب دراسات این مطلب را آورده است. نکته اش این است که می گویند داخل در تبیین می شود. ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا اگر عمل اصحاب بود این از مصادر تبیین است. چون گفت خبر فاسد را دست نگاه دارید تا تبیین شود. می گویند یکی از مصادر تبیین عمل اصحاب است. آن کسی که قبول کرده است به طور طبیعی نکته اش این است که جزء مصادیق تبیین است. علی أی حال این مطلبی که ایشان نقل فرموده اند که مرحوم نائینی هم قائل است می گوید دیگر جای بحث نیست خیلی عجیب است از نائینی. چون اینها مراجعه نکرده اند نکته اش این است. حالا الآن معروف شده است که خیال می کنند از سابق بوده است. چنین شهرتی اصولاً وجود ندارد. لذا ما عرض کردیم مشکل ما با آقایان سر صغری است نه کبری. مثلاً میگوید مشهور است عمل مشهور است انجبار منی شود. آن وقت می آیند بحث می کنند که مشهور مثلاً انجبار را قبول نداریم نه اصلاً شهرت ندارد. نه شهرت استنادی دارد نه شهرت تطابقی. مضافاً که این شهرت باید استنادی باشد اگر قبول کنیم. علی أی حال این کلمات مرحوم نائینی فی غایه العجب در اینجا. که ایشان می گوید راجع به سند این سه روایت بحث نکنید. بلکه شواهد برای آن روایت چون در کتب اهل سنت آمده است و در بین آنها مشهور بوده است شاید بشود اجمالاً آن فتاوا منهم ما استطعتم را قبول کرد. این دو تا که اصلاً قطعاً روایت نیستند. به هیچ نحو قابل قبول نیستند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين